

## درنگی بر مفهوم طبقه‌ی اجتماعی

طغیان

هرچند که ما در یک جامعه‌ی طبقاتی زندگی می‌کنیم، اما اکثریت از مردم جامعه، درک درستی از طبقه‌ی اجتماعی ندارند. کارگران، دهقانان، و همه‌ی زحمت‌کشان به خوبی متوجه هستند که در جامعه دو گروه بزرگ فقیر و غنی وجود دارد. اغنیا از همه امکانات مادی و رفاهی زندگی برخوردار هستند و کارگران و دهقانان به نان شب‌وروز خود محتاج‌اند. این تضاد و تفاوت را می‌بینند و متوجه می‌شوند. می‌دانند که وسایل تولید در اختیار سرمایه‌داران و مالکان قرار دارد. شرایط طاقت‌فرسا، ناگوار، سخت و شکننده‌ی کار را با گوشت‌وپوست‌شان حس می‌کنند. از امکانات و وسایل رفاهی زندگی برخوردار نیستند. پرسش این است که کارگران، دهقانان و همه‌ی زحمت‌کشان جامعه‌ی ما از این تضادها و تفاوت‌های اجتماعی چه درکی دارند؟ به یقین می‌توان گفت که از این وضع طبقاتی جامعه یا جامعه طبقاتی درک علمی ندارند. مفهوم «طبقه‌ی اجتماعی» در جامعه‌ی ما، چه بسا که اشتباه و غیرعلمی درک شده است. به کرات می‌شنویم که زنان، مردان، جوانان، روحانیان و دانشجویان، طبقه‌ی اجتماعی نامیده می‌شوند. ولی این دیدگاه نسبت به مفهوم طبقه‌ی اجتماعی اشتباه و غیرعلمی است. زنان فی‌نفسه یک طبقه‌ی اجتماعی نیستند. مردان، دانشجویان و ملایان هم طبقه‌ی اجتماعی نیستند. وقتی از طبقات اجتماعی سخن می‌گوییم، الزام است بدانیم مفهوم طبقه‌ی اجتماعی چه معنا را می‌رساند؟ جامعه‌ی طبقاتی یعنی چه؟ علت‌های تقسیم جامعه به طبقات چیست؟

### طبقه‌ی اجتماعی

انسان‌هایی که در جامعه زندگی می‌کنند توسط ویژگی‌های اجتماعی مشترک به گروه‌ها، قشرها و طبقات تقسیم می‌شوند. به‌عنوان نمونه، ملایان ویژگی‌های اجتماعی مشترک دارند که از دیگر انسان‌های جامعه متمایزاند. ملایان برحسب نقش اجتماعی خود در عرصه‌ی روبنا، از دیگران متمایز می‌شوند، ولی یک طبقه‌ی اجتماعی نیستند. چرا؟ برای این که عمده‌ترین مالک و معیار تقسیم‌بندی جامعه به طبقات، داشتن و یا نداشتن وسایل تولید است. یونیفرم عبا و عمامه، ریش و تسبیح، پرداختن به امورات دینی، نمی‌توانند ملایان را به عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی از دیگران متمایز سازند. ملایان به لحاظ طبقاتی ممکن است به طبقه‌ی فئودال، سرمایه‌دار، خرده‌بورژوازی، دهقان و کارگر وابسته باشند، ولی به صورت مستقل یک طبقه‌ی اجتماعی نیستند.

چگونگی ارتباط با وسایل تولید، نسبت طبقاتی انسان‌ها را روشن می‌کند. طبقه‌ی اجتماعی گروه بزرگی از انسان‌ها است که به وسیله عمده‌ترین ویژگی اجتماعی مشترک یعنی داشتن و یا نداشتن وسایل تولید از دیگران متمایز و تفکیک می‌شوند. رابطه‌ی یک فرد یا گروه با وسایل تولید در نظام تولیدی معین بیانگر نسبت طبقاتی آن فرد یا گروه است. پس، به هیچ صورت نمی‌توان دانشجویان را یک طبقه‌ی اجتماعی دانست. دانشجویانی هستند که خاستگاه طبقاتی‌شان طبقه کارگر یا دهقان است. دانشجویانی هم هستند که خاستگاه طبقاتی‌شان، طبقه فئودال و یا سرمایه‌دار است و بنابراین به طبقه فئودال و یا سرمایه‌دار تعلق دارند. همین‌طور نمی‌توان از طبقه‌ی مردان و زنان سخن گفت. مردان و زنان به طبقه‌ی اجتماعی فئودال و یا سرمایه‌دار تعلق دارند و یا عضو طبقه‌ی طبقه کارگر و دهقان هستند. همچنان کسانی را می‌توان یافت که به هیچ طبقه‌ی اجتماعی تعلق ندارند. به عنوان نمونه، لمپن پرولتاریا بی‌طبقه شده‌گان‌اند؛ تعلق طبقاتی ندارند.

از چند جهت می‌توان جایگاه طبقاتی انسان‌ها را مورد سنجش قرار داد و از یکدیگر تفکیک کرد:

یکم: چگونگی مالکیت وسایل تولید: این عمده‌ترین معیار تفکیک طبقاتی انسان‌ها است. انسان‌هایی که بر وسایل تولید مالکیت دارند به عنوان یک طبقه اجتماعی شناخته می‌شوند. همچنان انسان‌هایی که بر وسایل تولید مالکیت ندارند، یک طبقه اجتماعی به‌شمار می‌روند. نحوه، نوع و میزان مالکیت بر وسایل تولید از آغاز پیدایش طبقات اجتماعی تا اکنون متفاوت بوده است. در جامعه سرمایه‌داری یک گروه از انسان‌ها بر عمده‌ترین بخش وسایل تولید مالکیت دارند. گروه دیگری نیز هستند که بر بخش کوچکی از وسایل تولید مالکیت دارند. همچنان گروه دیگری که مالک هیچ‌گونه وسایل تولید نیستند. این سه گروه به لحاظ طبقاتی از همدیگر متفاوت هستند. آنان که عمده‌ترین بخش وسایل تولید را در اختیار دارند، طبقه‌ی بورژوا نامیده می‌شود. آنان که بخش کوچکی از وسایل تولید را در اختیار دارند، طبقه‌ی خرده‌بورژوا و آنان که هیچ‌گونه مالکیتی بر وسایل تولید ندارند، و به ناچار باید نیروی کار خود را بفروشند طبقه‌ی کارگر هستند.

دوم: نقش افراد و گروه‌ها در سازمان اجتماعی کار: افراد، گروه‌ها در صورت‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی دارای نقش معین و متفاوت هستند. داشتن نقش در سازمان اجتماعی کار باز هم وابسته به مالکیت بر وسایل تولید است. مثال برده‌گان و دهقانان در دوران برده‌داری و فئودالیزم نقش مولد را داشتند. همین‌طور طبقه کارگر در دوران سرمایه‌داری نقش مولد را دارد. طبقه برده و طبقه دهقان با آن که در دوران برده‌داری و فئودالیزم به صورت معین نقش مولد را داشتند، اما با توجه به نحوه‌ی مالکیت و شیوه تولید از همدیگر متفاوت بودند. کارگران هم در نظام سرمایه‌داری نقش مولد را دارند و با توجه به نحوه‌ی مالکیت و شیوه تولید سرمایه‌داری از برده‌گان و دهقانان متفاوت هستند. مولد بودن وجه مشترکشان است، اما نحوه‌ی مالکیت و شیوه تولید، آنان را از همدیگر متفاوت می‌سازد. طبقه برده‌دار و فئودال و سرمایه‌دار به علت مالکیت بر وسایل تولید در نقش برده‌دار و ارباب و سرمایه‌دارهای انگل ظاهر شده‌اند و از این جهت وجه مشترکشان این است که طبقه حاکم را شکل می‌دهد. در نقش طبقه حاکم ظاهر شده‌اند، اما این نقش یعنی حاکم بودن‌شان از همدیگر متفاوت است. نقش برده‌دار حاکم، نقش فئودال حاکم و سرمایه‌دار حاکم که با توجه به چگونگی مالکیت بر وسایل تولید و شیوه تولید تفکیک می‌شود.

هم‌چنین در سازمان اجتماعی کار یعنی در سازمان اجتماعی یک موسسه تولیدی یا یک کارخانه برخی فرمانده هستند برخی فرمانبر. برخی کار فکری می‌کنند برخی کار جسمی. موقعیت افراد در تولید نیز با یکدیگر فرق می‌کند. برخی مدیر، برخی مهندس و برخی دیگر تکنیسین هستند. عده‌ای سر کارگرند و عده‌ی زیادی کارگر هستند. بر مبنای این نقش‌ها آن‌ها به طبقات گوناگون تعلق می‌گیرند. مثلاً مدیران و مهندسين عموماً به بورژوازی، تکنیسین‌ها و یا سرکارگرها عموماً به خرده‌بورژوازی و مولدین ساده به طبقه‌ی کارگر تعلق می‌گیرند. ضمناً این نقش‌ها صرفاً بر مبنای سازمان اجتماعی تولید است و نه بر مبنای جهان‌بینی و یا افکاری که این افراد دارند.

سوم: سهم افراد و گروه‌ها از ثروت‌های اجتماعی: ثروت‌های تولیدشده توسط کار اجتماعی از نظر کمیت و کیفیت به طور مساوی بین همه افراد جامعه تقسیم می‌شود یا نه؟ بدون تردید، کسانی و یا گروه‌هایی از نعمت‌ها و ثروت‌های اجتماعی سهم زیاد می‌برند و گروه‌های دیگری سهم اندک و ناچیز دارند. تقسیم ثروت‌های اجتماعی نیز با توجه به مالکیت بر وسایل تولید و وابستگی‌های طبقاتی صورت می‌گیرد. فئودال‌ها به صورت بهره‌مالکانه، بهره‌نقدی و بی‌گاری سهم خود را می‌گرفتند. سرمایه‌داران نیز به صورت ارزش اضافه می‌گیرند. دارندگان وسایل تولید، مقدار زیاد، بیشتر و بی‌نهایت از ثروت‌های اجتماعی سهم می‌برند و سفره‌ی اکثریت عظیم مردم را خالی می‌کنند. طبقه سرمایه‌دار با بهره‌کشی کارگران، به صورت ارزش اضافی مقدار بی‌نهایت از ثروت‌ها و نعمت‌های مادی را به جیب می‌زنند و طبقه کارگر را محروم می‌سازند.

اکنون که فرماسیون کاپیتالیستی-امپریالیستی در جهان مستقر است، کارخانه‌داران، بانک‌داران و تجاران، طبقه‌ی سرمایه‌دار هستند، بر شئون اقتصادی و منابع طبیعی سلطه دارند. طبقه کارگر گروه بزرگی از جامعه‌ی کاپیتالیستی است که وسایل تولید در اختیار ندارند و از طریق فروش نیروی کارشان امرار معاش می‌کنند. در کلی‌ترین تقسیم‌بندی می‌توان سه طبقه‌ی اجتماعی را در جامعه کاپیتالیستی از همدیگر متمایز کرد. نخست طبقه بورژوا که عمده‌ترین بخش از وسایل تولید را در اختیار دارند. دوم طبقه خُرده‌بورژوا که صاحب بخش کوچکی از وسایل تولید هستند. سوم طبقه پرولتاریا که به کلی از داشتن وسایل تولید محروم بوده و به کار کردن در کارخانه‌ها محکوم اند. ناگزیراند نیروی کار خود را به فروش برسانند تا از گرسنگی نمانند. همه انسان‌ها خواهی نخواهی دارای وابستگی به یکی از این طبقات هستند. اما افغانستان که هنوز کاملاً سرمایه‌داری نشده و تحت اشغال امپریالیزم یانکی قرار دارد، طبقات اجتماعی‌اش نیز از طبقات اجتماعی کشورهای سرمایه‌داری متمایز است. فتودال‌ها، دهقانان، بورژوازی ملی، بورژوازی کمپرادور و بروکرات، خرده‌بورژوازی و کارگران، طبقات اجتماعی افغانستان را تشکیل می‌دهند. هم‌چنان کسانی نیز هستند که به هیچ طبقه‌ای تعلق ندارند، اراذل و اوباش، ولگردان، چاقو‌کشان و لندگران به هیچ طبقه‌ای وابستگی ندارند. این دسته ممکن است در گذشته، فتودال، خرده‌بورژوا، دهقان و یا کارگر بوده، ولی شرایط نابسامان، قوانین وحشیانه و ظالمانه‌ی اجتماعی آنان را به انسان‌های بی طبقه مبدل کرده است.

پس از فروپاشی کمون اولیه، جامعه‌ی طبقاتی به وجود آمد و تا اکنون که نظام تولیدی ارتجاعی سرمایه‌داری در بالاترین مرحله‌ی خود یعنی امپریالیزم رسیده و بر جهان مسلط است، در سراسر جهان جوامع طبقاتی است. کمون اولیه که هزاران سال به درازا کشید، جامعه‌ی بی طبقه بود. طبقات اجتماعی وجود نداشت. با فروپاشی کمون اولیه، جامعه بشری وارد یک مرحله‌ی کیفیتاً جدید تکامل تاریخی-اجتماعی شد. طبقات اجتماعی به وجود آمد. اما این طبقات اجتماعی در فرماسیون‌های اجتماعی و اقتصادی مراحل تکامل تاریخی تفاوت دارد. از لحاظ وجودی، پس از کمون اولیه تا اکنون جامعه بشری طبقاتی است. اما از لحاظ ماهیت، طبقات اجتماعی در هر مرحله‌ی معین از تکامل تاریخی یعنی برده‌داری، فتودالیزم و کاپیتالیزم تفاوت دارد. به‌عنوان مثال: طبقه کارگر با طبقه دهقان که در نظام تولیدی فتودالیزم بود، تفاوت دارد. همین‌طور طبقه دهقان با طبقه برده که در نظام تولیدی برده‌داری وجود داشت، تفاوت دارد. مناسبات اجتماعی نظام کاپیتالیستی از فتودالیزم و فتودالیزم از برده‌داری متفاوت است.

مفهوم طبقه‌ی اجتماعی پیش از مارکس هم مطرح شده بود. سوسیالیست‌های تخیلی مانند سن سیمون، فوریه، اوئن، آتین کابه و دیگران طبقات اجتماعی را مطرح کرده بودند. شماری از دانشمندان بورژوازی نیز مفهوم طبقه‌ی اجتماعی را در نوشته‌های خود استفاده می‌کردند. اما مارکس و انگلس مفهوم طبقه‌ی اجتماعی را به صورت علمی تبیین کردند. تئوری مدون و علمی طبقاتی ارایه دادند. مبارزه طبقاتی را برای نخستین بار به صورت علمی تئوریزه کردند. از نوشته‌های مارکس و انگلس می‌توان نتیجه گرفت که:

۱- مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به شکل‌گیری طبقات اجتماعی انجامید و جامعه طبقاتی در مرحله‌ی معین از تکامل تاریخی-اجتماعی موجودیت یافت.

۲- فرماسیون برده‌داری دومین مرحله‌ی تکامل تاریخی-اجتماعی جامعه بشری بود و برای نخستین بار طبقات اجتماعی بر مبنای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید در این جامعه پدید آمد.

- ۳- پس از کمون اولیه (فرم‌اسیون برده‌داری و فتودالیزم) تا مرحله کاپیتالیزم که در زمان مارکس رقابت آزاد بود، تاریخ بشر، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است. در زمان ما که کاپیتالیزم دیگر رقابت آزاد را پشت سر گذاشته و در بالاترین مرحله‌ی خود یعنی امپریالیزم رسیده است، مبارزه طبقاتی جریان دارد.
- ۴- جامعه‌ی کاپیتالیستی از بطن سرنگون شده‌ی فتودالیزم بیرون آمده است.
- ۵- در جامعه کاپیتالیستی مبارزه طبقاتی، مبارزه طبقه‌ی کارگر علیه طبقه‌ی سرمایه‌دار است.
- ۶- کارگران گورکنان کاپیتالیزم هستند.
- ۷- مبارزه طبقاتی کارگران علیه نظام کاپیتالیستی ناگزیر به دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد.
- ۸- دیکتاتوری پرولتاریا یک مرحله‌ی گذار برای از بین رفتن همه طبقات اجتماعی و ایجاد یک جامعه بی‌طبقه‌ی کمونیستی است.

### علل پیدایش و تقسیم جامعه به طبقات

پس از کمون اولیه، جامعه طبقاتی به وجود آمد و تا اکنون که نظام ضد انسانی، ظالمانه و ارتجاعی کاپیتالیزم در بالاترین مرحله‌ی خود یعنی امپریالیزم بر جهان سلطه دارد، جامعه بشری طبقاتی است. پیدایش مالکیت خصوصی بر وسایل تولید کمون اولیه را به فروپاشی مواجه کرد و جامعه طبقاتی برده‌داری پدید آمد. در کمون اولیه که تولید همگانی بود و وسایل خیلی ابتدایی تولید در دست همه بود، طبقات وجود نداشت. شکار، تهیه خوراک، پوشاک و مسکن عمومی بود. وسایل ابتدایی تولید در اختیار یک اقلیت زورمند و انحصارگر قرار نداشت. مالکیت بر وسایل تولید و فرآورده‌های تولیدی مشترک بود. کار به صورت جمعی صورت می‌گرفت. زمین، ابزار کار، مساکن از آن همه بود. به صورت همگانی و جمعی تولید می‌شد و محصول کار به صورت مساوی بین همه توزیع می‌گردید. تولید، توزیع و مصرف اشتراکی بود. با پیشرفت و تکامل ابزار تولید و «با ارتقاء سطح حاصل خیزی و باروری کار، هر خانوار به تنهایی در موقعیتی قرار گرفت که روی قطعه زمینی کشت کاری کند و نیازمندی‌های زندگی خود را فراهم سازد. با این امر امکان گذار به اقتصاد انفرادی و غیراشتراکی فراهم آمد.» (۱)

رشد وسایل کار و نیروهای مولده به رشد دامپروری و کشاورزی انجامید. بدین گونه، رشد دامپروری و کشاورزی سبب شد که برای نخستین بار تقسیم اجتماعی کار به وجود بیاید. گروه شبانان از کشاورزان جدا شدند و برای نخستین بار سبب به وجود آمدن مبادله گردید. دومین تقسیم اجتماعی کار، پیشه‌وری را از کشاورزی جدا کرد و تولید برای مبادله بیشتر شکل گرفت. این عوامل کمک کرد که مالکیت خصوصی به وجود بیاید، تولید برای مبادله شکل بگیرد و جامعه بشری را به سوی طبقاتی شدن پیش ببرد.

«با توسعه‌ی نیروهای مولد و رشد آن، کار انسان‌ها نیز در عرصه‌ی دامپروری و کشاورزی رواج و رونق گرفت و نعم مادی بیش از آن‌چه که مورد نیاز زندگی انسان‌ها باشد فراهم آمد. این امر امکان تصاحب اضافه کار و اضافه محصول را به وجود آورد. یعنی تصاحب کار و محصول اضافی که بیش از رفع نیازمندی‌های خود زحمتکشان و خانواده‌هاشان بود. در چنین شرایطی با صرفه‌تر بود انسان‌هایی که به اسارت گرفته می‌شدند، دیگر مانند سابق کشته نشوند، به بردگی و کار بردگی کشیده شوند. خانواده‌های ثروتمند اعیان و اشراف بر بردگان مسلط شدند. کار بردگان نابرابری را بیشتر کرد، زیرا خانواده‌هایی که بردگان را به کار می‌گماشتند با شتاب بیشتری ثروتمند می‌شدند. با افزایش نابرابری ثروت، نه تنها ثروتمندان اسرای جنگی را

به کار بردگی گماشتند، بلکه خویشان و هم قبیله‌ای‌های خود را نیز که فقیر و بدهکار شده بودند به کار بردگی کشانیدند. بدین ترتیب اولین شکاف و تقسیم جامعه به طبقات به وجود آمد. برده‌داران در یک سو و بردگان در سوی دیگر» (۲)

کمون اولیه با پیدایش طبقات اجتماعی متلاشی شد. کار انفرادی جای کار جمعی را گرفت. مالکیت خصوصی به جای مالکیت اجتماعی نشست. تولید برای مبادله شکل گرفت و محصول اضافی کار پیدایش یافت. همگونی اجتماعی از بین رفت و طبقات اجتماعی به وجود آمد. یک مرحله از تکامل تاریخی به سر رسید و مرحله‌ی کیفیتا تازه‌ای آغاز گشت. جامعه به دو طبقه‌ی بهره‌کش و بهره‌ده، بردگان و برده‌داران تقسیم شد.

مفهوم طبقه‌ی اجتماعی و علت‌های پیدایش آن به صورت فشرده بیان شد. طبقات اجتماعی آن طور که ایدآلیزم می‌گوید، از ماوراءالطبیعه تحمیل نشده است. متأسفانه درک طبقاتی کارگران و دهقانان افغانستان تحت تاثیر ادراک‌های ارتجاعی و ایدالیستی قرار دارد. کارگران، دهقانان و کلیه زحمتکشان جامعه که از وضعیت فلاکت‌بار در رنج هستند، تحت تاثیر همین ادراک‌های اشتباه قرار دارند. فقر و غنا را قسمت و تقدیر الهی می‌پندارند که چنین ادراک‌هایی بدون شک به زیان و ضرر طبقه کارگر و دهقان افغانستان است. فقر و غنا یا بهتر است بگوییم طبقات اجتماعی نتیجه‌ی قانونمندی‌های اجتماعی است و از جامعه سرچشمه می‌گیرد. کارگران، دهقانان و همه زحمتکشان افغانستان می‌باید این را درک کنند، منافع طبقاتی خویش را تشخیص دهند و تحت نام شعارهای پوچ و مزخرف «وحدت ملی» با طبقه حاکمه در یک صف قرار نگیرند. نه تنها که در یک صف قرار نگیرند، بلکه مبارزه طبقاتی در پیش گیرند و در پی ساختن جامعه‌ای بی طبقه باشند.

### آیا کارگران و دهقانان افغانستانی از وضعیت طبقاتی خود آگاهی دارند؟

دهقانان و کارگران افغانستان از تهیدستی خود آگاهند. می‌دانند که از وسایل تولید و امکانات رفاهی زندگی برخوردار نیستند. می‌دانند که رنج بی‌شمار می‌کشند و در مرز بین مرگ و زندگی دست‌وپا می‌زنند. آیا این آگاهی طبقاتی نیست؟ مارکس انقلاب سوسیالیستی را وظیفه‌ی تاریخی پرولتاریای آگاه می‌دانست، پرولتاریایی که از وضعیت طبقاتی خود آگاهی داشته باشند.

می‌توان این پرسش را پیش کشید که آگاهی طبقاتی لزوماً چیست؟ شکلی خاصی از آگاهی و دارای معنای خاص برای پرولتاریا است؟ بورژوازی می‌کوشد نظم موجود جامعه را توجیه کند، به گونه‌ای که می‌توان گفت برای اثبات حالت ایستایی و تغییر ناپذیری آن تلاش می‌کنند. برعکس، ماتریالیزم تاریخی تغییر و تکامل جامعه را ثابت کرده است. نشان داده است که جامعه پویا، متغیر و متکامل است. فروپاشی سرنوشت محتوم سرمایه داری است. مارکس نوشته است: «مالکیت خصوصی، به عنوان مالکیت خصوصی، به عنوان ثروت، ناگزیر است خود را حفظ کند. این سوی مثبت یا ایجابی تضاد است که مالکیت خصوصی را خوشنود ساخت. برعکس، پرولتاریا به عنوان پرولتاریا، ناگزیر است برای الغای خودش و بدینسان برای الغای وضعی که او را به پرولتاریا تبدیل کرده، یعنی مالکیت خصوصی، فعالیت کند. این سوی منفی یا سلبی تضاد، مالکیت خصوصی در حالت بیقرار، منحل شده و در فرایند اضمحلال است.» (۳) در همین کشاکش و مبارزه نو با کهنه یعنی سوسالیزم و سرمایه‌داری است که نقش و جایگاه پرولتاریا آشکار می‌گردد. پرولتاریا همچون طبقه‌ی انقلابی، سرمایه‌داری را به همان جایی که شایسته‌اش است، یعنی به گورستان تاریخ می‌فرستد. آن زمان که پرولتاریا خود را آزاد کند، تمام جامعه از قید اشکال ستم و استثمار آزاد خواهد شد. انگلس در پیشگفتار چاپ آلمانی مانفیست در سال ۱۸۴۸ نوشته است: «...طبقه استثمار شونده و

ستمکش (پرولتاریا) نمی تواند از یوغ طبقه‌ی استثمارگر و ستمگر (بورژوازی) برهد، مگر آن که در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از استثمار، از ستم و از مبارزه طبقاتی برهاند.» (۴)

این که آزادی پرولتاریا، آزادی تمام جامعه را از بند اشکال ستم و استثمار در پی دارد، دو مسأله را پیش روی ما می‌گشاید. یکی این که پرولتاریا یک طبقه‌ی خاص در جامعه سرمایه‌داری به‌شمار می‌رود. دیگری این که آزادی پرولتاریا با آزادی تمام جامعه گره خورده است. چطور؟ منافع پرولتاریا به عنوان یک طبقه‌ی خاص، تحول و ترقی جامعه را ایجاب می‌کند. این تحول و ترقی که ضرورت جامعه است، آزادی تمام جامعه را بر می‌تابد. پرولتاریا از این جهت انقلابی به‌شمار می‌رود که منافعش در تحول، ترقی و انقلاب نهفته است. به عنوان نیروی مولده‌ی پیشرو نمی‌تواند با مناسبات تولیدی فرتوت و استثمارگرانه انطباق و سازگاری داشته باشد. پرولتاریا و انقلاب از هم‌دیگر جدایی ناپذیر است. مادامی که تمامی جامعه آزاد نگردد، طبقه کارگر آزاد نمی‌گردد و جامعه به طور کل در جاده‌ی آزادی گام نخواهد گذاشت. آزادی پرولتاریا به مثابه‌ی پایان تمام اشکال ستم‌گری و بند و بهره‌کشی از جامعه خواهد بود.

پرولتاریا «با نابود کردن شرایط هستی خودش، با نابودی تمامی شرایط نانسانی هستی جامعه‌ی کنونی، شرایطی که در موقعیت او خلاصه شده، خود را رها می‌سازد.» (۵) شرایط هستی پرولتاریا یعنی مناسبات تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی که پرولتاریا را به وجود آورده، با انقلاب سوسیالیستی نابود می‌شود. انقلاب سوسیالیستی که جز پرولتاریا هیچ کسی نمی‌تواند آن را تحقق بخشد. پرولتاریا با انقلاب سوسیالیستی، شرایط هستی خودش، یعنی مناسبات تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی را نابود می‌کند و این به معنای نابودی تمام شرایط نانسانی است که به طور کل هستی جامعه را رقم زده است. با پیروزی انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا شرایطی را ایجاد می‌کند که به مثابه‌ی طبقه از بین برود. به بیان دیگر، با پیروزی انقلاب سوسیالیستی، شرایط برای نابودی طبقات آماده می‌گردد و در کمونیزم دیگر طبقه‌ای وجود نخواهد داشت. زمانی که بورژوازی به عنوان طبقه پدید آمد، همچون پرولتاریا در شرایط کنونی، منافع انقلابی تمام جامعه را نمایندگی می‌کرد. یعنی بورژوازی یک طبقه‌ی انقلابی، پیشرو و مترقی بود و منافع جامعه نیز در ترقی و پیشرفت نهفته بود. اما بورژوازی با نابود کردن طبقه فئودال، خود به طبقه مسلط، ستمگر و استثمارگر تبدیل شد. برعکس، پرولتاریا با پیروزی رساندن انقلاب سوسیالیستی، خودش را الغا خواهد کرد به طبقه مسلط تبدیل نخواهد شد. در نتیجه آگاهی طبقاتی برای پرولتاریا نمی‌تواند از چیزی غیر از روند تولید و مناسبات تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه برخیزد. پرولتاریا چون چشم باز می‌کند، به هر سو که می‌نگرد خودش را در بند و زنجیر می‌بیند و ناگزیر دست به عکس‌العمل می‌زند.

اما افغانستان با جوامعی به طور کامل سرمایه‌داری و دارای حکومت‌های مستقل، متفاوت است. وضعیت مشخص افغانستان در شرایط کنونی حالت نیمه فئودالی - مستعمراتی دارد. خدم و حشم فئودالیزم هنوز به گونه‌ی کامل برچیده نشده و سرمایه‌داری نیز کاملاً استقرار نیافته است. در بیست سال گذشته افغانستان حکم پایگاه نظامی - سیاسی امپریالیزم یانکی و شرکایش را داشته و در زمینه اقتصادی، عرصه‌ای تاخت و تاز اقتصاد امپریالیستی، نیمه فئودالی و بورژوازی کمپرادور و بروکرات بوده است. انقلاب دموکراتیک طرازنوین در شکل مشخص کنونی خود «جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی» علیه اشغالگران امپریالیزم امریکا و متحدین آن و رژیم دست‌نشانده‌شان است. انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب کلیه‌ی زحمتکشان کشور، تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ پرولتاریایی افغانستان، یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است.

۱- جمعی از نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی، اقتصاد سیاسی ۱ و ۲، ص ۳۱.

۲- همانجا ص ۳۴

۳- باتامور، ت.ب، روبل، ماکزیمیلین (۱۳۹۲)، گزیده نوشته‌های کارل مارکس در جامعه‌شناسی و فلسفه‌ی اجتماعی، ترجمه‌ی پرویز بابایی، تهران، انتشارات نگاه، ص ۲۸۶.

۴- مارکس، کارل؛ انگلس، فریدریش، مانفیس‌ت حزب کمونیست، ترجمه‌ی محمد پورهرمزبان، ص ۲۷.

۵- باتامور، ت.ب؛ روبل ماکزیمیلین، پیشین، ص ۲۸۸